

چالش مدرن و پست مدرن

درباره میزگرد جامعه‌ی مدنی مجله فرهنگ توسعه، شماره ۳۱

یمن بازرگانی

نقد و نظر

معناهای بلند مدت تاریخی‌شان روشن نیست. بی‌گمان سی‌چهار سال دیگر بهتر می‌شود درباره‌ی آن چه روی داده است داوری کرد... ر. ک. به متن می‌زگرد.

آقای آشوری مشخص نمی‌کنند که ایشان به چه چیزی بست مدرن می‌گویند. در یک‌جا، ظاهراً بر این گمان‌اند در اوضاع و احوالی که ترکیب مفاهیم و مقولات ناساز انجام می‌شود، بست مدرن ظاهر می‌شود: «این ترکیب‌های مفهومی که بر اثر انقلاب در جامعه‌ی ما، و در زبان ما پیدا شده، مثلاً <انقلاب اسلامی> و <جمهوری اسلامی>... به نظر من، در میان‌کنش‌های اجتماعی چیزی شبیه میان‌کنش‌های شیمیایی روی می‌دهد. یعنی هم‌چنان که بسیاری چیزها در حالت عادی با هم ترکیب نمی‌شوند، در حالت حاد اجتماعی و هیجانات بزرگ اجتماعی نیز مفهوم‌هایی که به ظاهر با یکدیگر ترکیب شدنی نیستند می‌توانند با همدیگر ترکیب بشوند هم‌چنان که همین تجربه‌های ما نشان می‌دهد.»

در جمله‌ی دیگری، به نظر می‌رسد که ایشان پست مدرن را به مثابه‌ی یک دوران تاریخی، دورانی که گویا پس از دوران مدرنیته می‌آید، یا آمده است، معرفی می‌کند. گویا به نظر ایشان با انقلاب اسلامی، جامعه‌ی ما، دوران مدرن را نگذرانیده، یا آن را همانند غرب نگذرانیده، وارد دوران پست مدرن شده است. به همین جهت است که می‌گوید: «ما با این انقلاب، تجربه‌ی تاریخی شگفت‌انگیزی کرده‌ایم و حادثه‌ای در سرزمین ما اتفاق افتاده که جهان را متحیر کرده...» این نظر آقای آشوری، من را، بی‌اختیار به یاد بحث‌های بی‌پایان مارکسیست‌ها، درباره‌ی شرایط و امکانات گذار جوامع توسعه یافته، به سوسیالیسم، بدون گذار از سرمایه‌داری، می‌اندازد. اما اگر در نظریه‌های متأثر از پیش تاریخ هگلی، حجم عظیم بحث‌های مربوط به دوره‌ی گذار و یا میان‌بر زدن فراماسیون‌های کلاسیک، قابل توجه و قابل درک بود، امروزه در عصر تاریخ‌ستیزی پست مدرن، مشابه‌سازی‌هایی به سبک آقای آشوری، حیرت‌انگیزتر از همنوعی آن پدیده‌هایی است که ایشان را به حیرت انداخته است!!

وقتی که یک روشن‌فکر جدی حرف‌هایی جدی

اجتماعی را که فرهنگ مورد نظر مبین آن است، مشخص کرد. پس فرهنگ‌هایی که به مرحله‌ی تاریخی مشابهی تعلق دارند، در مقولات اساسی، هم‌خوانی دارند و تفاوت بین فرهنگ‌های هم‌سطح، تفاوت در رنگ و بو و شکل و شمایل‌ها است. پس دستور کار و یا نتیجه‌گیری نیز سر راست و صریح است:

۱- برای رسیدن به خرد نقاد باید از فرهنگی که داریم اسطوره‌زدایی کنیم. بدون آزادی از بند اسطوره، اندیشه‌ی سیال، نقاد و مستقلی که بتواند بنیادهای اندیشه و علل و عوامل اجتماعی مولد آن را روشن کند، وجود نخواهد داشت.

۲- تا زمانی که در روابط قبیله‌ای و مناسبات خویشاوندی فامیل بزرگ پدرسالار، به مثابه‌ی سرچشمه‌ی هویت فردی، اسیر هستیم به تفرد به معنی امروزی آن نخواهیم رسید. آزادی از وابستگی‌های قبیله‌ای و رهایی از ابهام هویتی ناشی از سایه‌ی گسترده‌ی فامیل بزرگ پدرسالار، و رسیدن به هویت فردی، شرط لازم استقلال رای و حسن تشخیص و وضوح نظر است. و بدون آن، از این دیدگاه، پای جامعه‌ی مدنی لنگ است.

۳- اندیشه‌ی نقاد و فرد فردیت یافته، مبانی ذهنی و عینی، یا بنیادهای فلسفی و اجتماعی جامعه‌ی مدنی را می‌سازند که در آن، آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، به معنی مدرن آن، یعنی به عنوان حقوق طبیعی و غیرقابل تفکیک، ناشی از قراردادهای اجتماعی است، که آن قراردادهای بنیان هرگونه رابطه‌ی اجتماعی و انتظامات مربوط به حفظ صحت و سلامت کارکرد آن است. آن پراکسیس اجتماعی که در آزادی و سیالیت ناشی از خرد نقاد و فرد فردیت یافته، عملی می‌شود. برای حسن انجام خود، یک نظام سیاسی مبتنی بر قدرت، قدرت سیاسی ناشی از نمایندگی مردم و نه هیچ چیزی جز آن، برقرار می‌کند و الی آخر...

ب) دیدگاه پست مدرن! آقای آشوری روشن نیست:

«به نظر من اتفاق مهمی افتاده است. تمامی این جریان‌ها که اسمش، مثلاً، «بست مدرنیسم» است را ما داریم در قالب خودمان تجربه می‌کنیم. البته این رویدادها چون خیلی نزدیک‌اند، هنوز

در این می‌زگرد، دو دیدگاه، یکی صریح و سقیم و دیگری ضمنی و اشاره‌وار، مطرح شده است. این دو نظر که به طور بنیادی از هم متفاوتند، همانند دو خط متناظر به هم نزدیک شده و بدون آن که همدیگر را قطع کنند، بار دیگر از هم دور شده‌اند. آقایان، علی‌رشدی، فریبرز ربیسی‌دانا و هوشنگ ماهرویان، از دیدگاه مدرن، به مسایل نگاه می‌کنند و از میان آنان، آقای ماهرویان نقطه نظرهای فرموله شده‌ای دارد که در این میزگرد نیز آن‌ها را، هرچند خلاصه‌وار، مطرح می‌کند. او از فضای مدرنیته به بحث جامعه‌ی مدنی می‌نشیند و کسانی که نوشته‌های قبلی ایشان را مطالعه کرده‌اند با جنبه‌های مختلف آن، آشنایی دارند.

آقای دارپوش آشوری، در این میزگرد، مسایلی را مطرح کرده‌اند و دیدگاهی را، نامشخص و در ابهام بیان کرده‌اند. علت این ابهام بر من خواننده روشن نیست. هدف از این نوشته بدون اشاره به مسایل زیادی که از جانب شرکت کنندگان در این میزگرد مطرح شده‌اند، توجه بیش‌تر به این دو نگرش متفاوت است. این دو نظر بر پیش‌فرض‌ها و الگوهای متفاوتی مبتنی هستند که بین آن‌ها با هیچ پلی نمی‌توان پیوستگی نظری برقرار کرد.

الف) دیدگاه مدرن آقای ماهرویان روشن است:

تمدن بشری را یک کل واحد با جوهری یگانه می‌داند که هم‌چنان که تاریخ به پیش می‌رود این جوهر نیز شکل می‌گیرد و متحقق می‌شود. در این دیدگاه، تاریخ و حرکت پیشرونده‌ی آن بزرگ‌ترین عاملی است که بدون توجه به آن هیچ موضوعی را نمی‌توان به روشنی دریافت. مطابق این نظر، تمدن بشری از مراحل متفاوتی گذشته است و بنا به عللی، ما در مقایسه با ملل پیش‌رفته‌ی صنعتی، عقب مانده‌ایم. پس باید سعی کنیم موانع این عقب‌ماندگی را بشناسیم و از پیش پای برداریم. تا بتوانیم گذشته را جبران کرده و خود را به قطار تمدن که با سرعت به پیش می‌رود، برسانیم. از این دیدگاه، تفاوت‌های اساسی فرهنگ‌ها، تفاوت در مراحل رشد و تکامل آن‌ها است و در فرهنگ‌شناسی تطبیقی، ابتدا باید آن سرحدی فرد، سپس اقتصادی

درباره‌ی یک پدیده‌ی جدی مطرح می‌کند ابتدا باید ببینیم که ایشان در کجا ایستاده‌اند؟ و موضعی که از آن جا، به جهان می‌نگرند، کجا است؟

- از فضای سنت اسلامی - شیعی: نظریه‌پردازان جمهوری اسلامی، علل انقلاب اسلامی را به عوامل بیرونی تحویل نمی‌کنند و شکوفایی انرژی این انقلاب را تحقق جوهر پویای اسلامی آن می‌دانند.

- از فضای مدرنیته، و با مفروضات و معیارهای داوری مدرن: این انقلاب در زمره‌ی پدیده‌های دو سویه‌ی دوره‌ی گذار از دوران پیش از مدرن به دوران مدرن است. و این دو سویه، و حرکت‌های بازگشتی، غالباً در دوران‌های گذار، که تمهیدات مربوط به ضربه‌گیری و تنش‌زدایی، در آن‌ها پیش‌بینی نشده است، یا اگر پیش‌بینی شده است، به دلایلی قابل پیاده شدن نیست، پیش می‌آید. بی‌جهت نیست که غالب مؤسسات پژوهشی و مراکز مطالعات غرب، شتاب کنترل نشده‌ی مدرنیزاسیون جامعه‌ی ما را، عامل اصلی انقلاب اسلامی ایران، تحلیل کرده‌اند.

- از فضای پست مدرن: انقلاب اسلامی ایران به طور خاص و موج گسترش یابنده‌ی اسلام‌خواهی و به عبارت دقیق‌تر، موج بازگشت به ریشه‌های اسلامی، به طور عام، جزئی از گرایش عمومی بالکانیزاسیون جهان و دور شدن از یونیورسالیسم مدرنیته است.

تلاش برای تحویل این سه دیدگاه به یک نظریه‌ی منسجم، آب در هواون کوبیدن است. مهم‌ترین دست‌آورد پست مدرن، امکان مشاهده‌ی فضاهای دیگر، هم‌چون ساختارهایی استوار و قائم به ذات و در همان حال غیرقابل تحویل یا کاهش به یکدیگر است. و این ویژگی فضای پست مدرن است، زیرا به جهت آن‌که به عنوان فضا، خنثی، فاقد کانون و بنابراین فاقد خطوط انحنا است، در این فضا، هیچ سرکوب نظری یا زیبایی‌شناختی، امکان‌پذیر نیست.

در فضای پست‌مدرن، تمدن، به صورت رودخانه یا قطاری دیده نمی‌شود. چه رسد به این‌که آن را، رودخانه را، یا قطار را، یگانه ببیند. فرهنگ‌های متفاوت، گذشته از وجوه مشترک برون‌سویی که با هم دارند، آن‌گاه که بازتولید می‌شوند از الگوهای نامشترک و ناساز‌درون‌سوی، پیروی می‌کنند. الگوهای زندگی در این فرهنگ‌ها، به رغم مشترکات فراوان، متفاوت از هم‌اند. زیرا مبتنی بر الگوها و اسطوره‌ها و پیشداوری‌هایی هستند که با هیچ پل تئوریک نمی‌توان آن‌ها را با هم جمع کرد. و در اوضاع و احوالی که آرمان‌های مدرنیته، دیگر چون پیش‌ترها زیبا دیده نمی‌شوند و در نتیجه، جذابیت پیشین را ندارند، فلسفه‌ها و نظریه‌های برخاسته از فضای مدرنیته، قدرت القایی و توان چالش‌نظری را از دست داده‌اند، یا عمدتاً از

دست داده‌اند. و یا خود چالش‌نظری، در چالش بصری تحلیل می‌رود؟!

در فضای پست مدرن، هر فرهنگی مبتنی بر اسطوره‌ها و پیش‌فرض‌ها و الگوها و پیش‌داوری‌هایی است که، جملگی، در تمامی تار و پود هر فرهنگی تنیده‌اند. مسئله بر سر این نیست که خود را از دست آنها برهانیم. این کاری است بیهوده. اگر در اثر تقابل بین آن‌ها، کار به بن‌بست بکشد، یکی از راه‌های حل را، گفتگوی آن‌ها می‌داند، در غرب، ظاهراً، شق گفتگو را ترجیح داده‌اند. یا این شق بر آن‌ها تحمیل شده است. یا این شق را «اقتصادی» تر یافته‌اند! و باز ظاهراً در رابطه با حاشیه‌نشینان جهان، برتری‌طلبان، که اینک در موضع برتر ایستاده‌اند، سرکوب نظامی را عزیزتر می‌دارند، و نیروهای سوسیالیست پیشین غرب، که اینک جز اعلام نظر و اعتراض نظری، کاری نمی‌کنند یا نمی‌توانند بکنند، بر شق گفتگو تأکید می‌کنند. دیدگاه مدرن می‌خواهد از فرهنگ، اسطوره‌زدایی کند. دیدگاه پست مدرن، اسطوره‌ها را در شکل‌های آشکار یا پنهان آن می‌تواند به رسمیت بشناسد و ضرورت غیرقابل حذف آن‌ها را بیذیرد. زیرا می‌تواند ببیند که اگر یک اسطوره‌ی آشکار را حذف کنید، اگر واقعاً بتوانید آن را حذف بکنید، پس به یقین اسطوره‌ی پنهان دیگری به جای آن گذاشته‌اید. از این دیدگاه، این اسطوره نیست که مانع اندیشیدن ما است، بل که این اندیشه است که زندگی را بر ما تنگ کرده است. فوکو در پشت سر اسطوره‌ها و پیش‌فرض‌ها و الگوها و پیش‌داوری‌های کهنه و نو، حفظ منافع گروه‌های قدرت‌مدار را می‌بیند. آن‌ها خود را در پشت سپر اسطوره‌ها و الگوها و پیش‌داوری‌ها پنهان می‌کند. همان‌طور که اسطوره‌زدایان نیز از روش مشابهی استفاده می‌کنند. نخبگان هر دو طرف یکی در حفظ و دیگری در حذف اسطوره‌ها و الگوها و پیش‌داوری‌ها، سلاح حفظ قدرت یا رسیدن به قدرت را می‌بینند. از دیدگاه پست مدرن، اسطوره‌ها و الگوها و پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌ها، به خودی خود، زنده نیستند، قدرت ندارند، مانع ایجاد نمی‌کنند، یا بر عکس به پیش نمی‌برند. انسان‌ها هستند که، قدرتی را که دارند یا در پی آنند، در وجود یا در حذف آن‌ها می‌جویند. اما در فضای پست مدرن اگر چراغ به دست، به پویی و بیرسی و به جویی، انسان به معنای مدرن آن را نخواهی یافت. تمامی فضای پست مدرن، مبتنی بر همان افراد فردیت یافته‌ای است که آرمان مدرنیته بود، اما با اندکی تفاوت: فردیت مدرن، منشعب و برخاسته از نوع بود و من، تو و او شاخک‌هایی جوانه زده بر شجره‌ی انسانیت بودند. در فضای پست مدرن اثری از آن درخت پیدا نمی‌کنی. زیرا عصر پست مدرن، عصر پایان اومانیسیم است. و شاخک‌ها به جای آن

که در یک نظام سلسله مراتبی شجری قرار گیرند. در این فضای مسطح، پراکنده‌اند، این شاخک‌های پراکنده، دیر یا زود توسط مردان نیچه، متشکل خواهند شد، و به رغم خیال خوش مدرنیته، نه در سوسیته‌ها، بل که در کمونات‌ها.

اگر با فروپاشی سوسیالیسم، ناباورانه با سیمای نامنتظری از «انسان تراز نوین» مواجه شده‌ایم، در آن‌جایی که مدرنیته فرو می‌یافت به جای انسان‌هایی به فردیت رسیده و ایستاده به فردیت خویش، با انسان‌هایی گریزان از فردیت خویش، مواجه خواهیم شد. کسی که گفته است «قرن بیست و یکم یا نخواهد بود و یا قرن معنویت خواهد بود»، به دنبال فروپاشی آرمان‌شهرها، خواست و تمنای حضور آرمان‌شهری دیگر، و بزرگ‌تر از همه‌ی آن‌ها را، بیان کرده است و این واقعیت که این جمله را فراوان می‌شنویم، کدام نیاز دیرینه را تداعی می‌کند؟

تعبیر نادرستی از پست مدرن رایج شده است. گویا پست مدرن اقبال به سنت است. یا گریز به گذشته است، یا روی‌گردانی از آینده‌گرایی است؟ مدرنیته گذشته‌ستیز بود. مدرنیته نوجوی و نوستای بود. مدرنیته در مقولات ارزشی، سرکوبگر بود. مدرنیته ارزش‌های کهنه را در اندیشه و با اندیشه سرکوب می‌کرد. مدرنیته سنت‌ستیز بود. در دوران طلایی مدرنیته، سنت مهجور شده بود. با گسترش فضای پست مدرن، و با عقب‌نشینی یونیورسالیسم، مدرنیته ناتوان از سرکوبگری تئوریک شده است. سنت و مذهب بار دیگر فضای خود را، گسترش می‌دهند و به محض آن که تعادل نوین برقرار شد دیگر کسی از سنت‌گرایی یا گذشته‌گرایی پست مدرن سخن نخواهد گفت. نه این‌که در آن زمان پست مدرن دگرگون خواهد شد، پست مدرن همان که بوده است خواهد ماند. پس این اقبال به گذشته، به سنت و به مذهب، از خود پست مدرن نیست، از نبودن سرکوب نظری، در وضعیت پست مدرن است. از یک طرف چنین به نظر می‌رسد که آقای آشوری، شروع به آشنازدایی از پدیده‌هایی کرده است که آن پدیده‌ها، بنا به سنت روشن‌فکری مدرن، آشنا دیده می‌شوند. پس، آقای آشوری را دیگر نمی‌توان به عنوان روشن‌فکر بومی فضای مدرنیته دانست. اگر اعتراض نمی‌دانید به این که واژه‌ی روشن‌فکر را هم‌چنان به همان معنای مدرن آن در فضای پست مدرن نیز به کار بریم - این راهی است که به گمان من با توجه به فضای روشن‌فکری کشور ما ادامه‌ی آن محتاج شجاعت است. از طرف دیگر، به نظر می‌رسد که ایشان درصدد آن است که تلیفقی از مدرن و پست مدرن به دست دهد. این کار، فی‌نفسه هیچ اشکالی ندارد. اما این کار را باید هم‌چون یک نقاش پست مدرن انجام دهند. و نه چون یک فیلسوف مدرن.